تفاوت رویکرد پدیدارشناسی با رویکرد فیزیکالیسم

- تعین عدد پی در عین بی‌نهایت بودن ارقام بعد از ممیز آن، مثالی برای افلاطون‌گرائی

تعین عدد پی در عین بینهایت بودن ارقام بعد از ممیز آن، مثالی برای افلاطونگرائی

شاگرد۲: اگر اتاق چینی سرل را به‌عنوان شهودهای ابتدائی بپذیریم که بقیه بحث را روی آن برقرار کنیم، بحث کردهاند که اینها از سنخ آزمایش فکری است و مبنای پذیرش آزمایش فکری هم این است که موقعیتی که سرل در آن هست را تصور کنیم؛ این تصور راه‌نمای امکان متافیزیکی است. و این را هم نپذیرفته‌اند. یعنی در آن خدشه کرده‌اند.

استاد: کدام بخش از منظور من را می‌گویی؟ بعداً شش اشکال به سرل کرده‌اند که از پنج تا جواب می‌دهد و شش‌می را می‌گوید حالا تا ببینیم. می‌خواهی آن اشکالات را بگویی؟

شاگرد: نه، اصل این مبنا که ما با آزمایش فکری چیزی را اثبات کنیم...؛ موقعیت اتاق سرل موقعیتی فرضی است که می‌خواهیم از لوازمش بگوییم وش مصنوعی نمی‌تواند فهم داشته باشد. اصل این نحوه استدلال مبتنی‌بر این است که تصورپذیری، راه‌نمای امکان است.

استاد: مثالی که زدم با آن یک سنخ است. صبغه‌ای از اتاق چینی منظور من است که با آن مثالی که زدم دقیقاً یکی است. مثال این است: بچه‌ای که هنوز مدرسه نرفته و چیزی بلد نیست، فقط به او این نمادهای یک و دو و سه و ... را می‌دهند و می‌گویند وقتی این نمادها را دیدی، انگشتت را از نمادی که در ردیف و ستون می‌بینی بکش، هر کجا که به هم رسیدند آن را در جواب بگذار. این بازی ذهنی نیست. ولی بازی با نمادها به‌نحوی‌که القاء فهم می‌کند، است.

شاگرد: پس باید مثال‌ها را تغییر بدهیم تا این مشکل که از تصورپذیری به امکان می‌رویم، پیش نیاید.

استاد: بله، ریخت این اشکال ریخت اشکال فلسفی است. اتفاقاً تلاشی که دارم این است تا مثال‌هایی پیدا کنیم که اصلاً چرا اشکال فلسفی نشویم.

شاگرد: اینکه ما نشان بدهیم و وقتی نشان دادیم، دیگر انکار نکنند، خیلی شبیه به روش پدیدارشناسی می‌شود. یعنی ما سراغ استدلال نمی‌رویم، قبل از اینکه سراغ مفهوم‌سازی برویم تا با آن استدلال کنیم، چیزی را به طرف نشان می‌دهیم. وقتی نشان دادیم درواقع بقیه بحث ما روی همان چیزی است که به او نشان داده‌ایم و نمی‌تواند انکار کند. این روش پدیدار شناسی است.

استاد: من، من مثال رادیو را که چند جلسه زدم، وقتی می‌گویی‌م برو گوی‌ندهٔ را در رادیو پیدا کن، می‌رود تمام سیمه‌ا و ... را می‌گردد. اول می‌رود فقط سیمه‌ا را می‌بی‌ند. بعد از مدتی که تفحص می‌کند، می‌بی‌ند گوی‌نده‌ای را پیدا نکرد. با تفحص بیشتر، جریان الکتریسیته را در سیمه‌ا کشف می‌کند. می‌بی‌ند عجب! در این سیمه‌ا چیزی هست. بعد از این‌که جریان الکتریسیته را در سیمه‌ای رادیو کشف کرد، می‌بی‌ند در این جریان مدوالسیون به کار رفته؛ یعنی در این جریان سیگنال هست و یک جریان عادی نیست. بعدنبال این مدول می‌رود و به آنتن رادیو می‌رسد؛ همان رویکرد «Cognitive Science» است. به جایی می‌رود و می‌بی‌ند هیچ کجای مبهم در پیکره رادیو برای او نمانده. همه چیزها را دیده. خب گوی‌نده کجا است؟ می‌گوید به آنتن رسیدم و مطمئن هستم که از بیرون دارد می‌آید. من که می‌گویی‌م دیدن، یعنی این، نه پدیدارشناسی. می‌گویی‌م با این رویکرد خودش دارد می‌بی‌ند همه چیز تحت نظر او است، پس این مدول دارد از بیرون می‌آید. این از بیرون آمدن رویکردی برای چه بود؟ رویکرد این بود که همه کوچه و پس کوچه‌ها را رفت و جایی را مبهم نگذاشت تا بحث فلسفی کند. الآن به یک جایی رسیده که می‌گوید قطعاً گوی‌نده در این‌جا نیست و این دارد از بیرون می‌آید. حال این‌که آن چیست؟ هنوز کار ندارم. می‌دانم هر چه که هست از بیرون است و گوی‌نده دارد از بیرون القاء می‌کند. این است که من عرض می‌کنم ما با مثال‌های افلاطون‌گرائی به این‌جا می‌رویم. از چیزهایی هم که عرض کردم این بود: فرگه برای سامان دادن ریاضیات، منطق را آورد، اما متأسفانه قضایای اتمی را از شخصیات شروع کرد. اگر همانطور که فرگه بعدنبال ریاضیات بود از قضایای ریاضی، منطق ریاضی را پایه‌ریزی کرده بود، الآن علم خیلی بیشتر پیشرفت کرده بود. این از چیزهای عجیب و غریب در کار او است. شما برای ریاضیات آمده‌اید، اما سراغ «زید قائم» می‌روید؟! الآن صد سال است که معطل هستند. بعداً باید منطق موجهات را بیاوری‌م. من همیشه عرض می‌کردم درک ضرورت در فضای منطق و ریاضیات واضحترین چیز است، اما منطق بعدی و منطق مرتبه بعدی شده؛ منطق مرتبه دوم و ....

آن چه که الآن بعدنبال آن هستی‌م این است: ما به بشر نشان بدهی‌م که سر و کار ذهن شما، دم به دم با طبایع است؛ من زیاد این را عرض کرده‌ام. فقط نشاندادن می‌خواهد. و این‌که طبایع، افراد نیستند. فرق طبیعت با فرد، در این است. هر کجا ذهن شما فعال است، سر و کارش با طبیعت است. عجیب و غریب است! لذا در مثال آدمی که کور بود، در مناظره سیرافی عرض کردم؛ در این‌چنین فضایی که می‌آید، یک بار احساس گرسنگی به او دست می‌دهد. یک بار هم احساس تشنگی به او دست می‌دهد؛ فردی از گرسنگی را احساس کرده. دفعه دوم که فرد دوم از گرسنگی می‌آید، می‌فهمد این با فرد قبلی یکی هستند. پس معلوم می‌شود در دفعه قبلی تنها فرد را درک نکرده بود و در ضمن فرد، طبیعت را هم درک کرده بود.

شاگرد: این شبیه حرف‌هایی است که پدیدارشناسان می‌گویند. می‌گویند با یک فرد، ذات را کشف می‌کنی‌م.

استاد: ببینید پدیدار شناسی با طبیعت گرائی هم سازگار است. یعنی منافات ندارد که کسی طبیعت‌گرا باشد و درعین‌حال پدیدارگرا باشد. این دو با هم قابل جمع هستند. در این چیزی که من می‌خواهم بگوی‌م، چنین چیزی ممکن نیست. یعنی افلاطون‌گرائی می‌گوید حتماً مجرد مثالی موجود است. من وارد مثال‌های آن نشدم. در آنالیز ریاضی که در اعداد گنگ و برهان‌های مختلف ریاضی آمده... -مناظر آن هم هست- به کسی که می‌بایش کاملاً خلاف این بود، بسترش فراهم است که نشان دهی‌م که ما یک چیزهایی داری‌م که با پدیدارشناسی توجیه‌پذیر نیست. یکی از آن‌ها گنگ بودن عدد پی است. مفصل راجع به آن صحبت کرده‌م. برهان ریاضی داری‌م که اگر عدد پی را تا بی‌نهایت برو‌ی‌م، به نهایتش نمی‌رسی‌م. برهان ریاضی آن زن بشر ثابت است. مهم این است که این بی‌نهایت اعداد پشت همی‌زی، متعین هستند. شما با محاسبه آن را کشف می‌کنی‌د، نه این‌که فرضش کنی‌د. این تعین کجا است؟! پدیدارشناسی این را چطور توجیه می‌کنند؟! این یک مثال آن است. مثال‌های متعدد دارد. به گمانم باید مثال‌ها را از رنگ فلسفی تهی کنی‌م و به ذهن کسانی عرضه کنی‌م و از آن‌ها بخواهی‌م که تنها همین را فکر کنند. به گمانم نتایج خوبی داشته باشد.

والحمد لله رب العالمين